

بزرگترین مفکرین

در تاریخ

حکمت در بین نواح کار بسیار مشکلی است و از آن مشکلتر این است که یکی از پیشروان فکر را بر دیگری ترجیح دهیم . زیرا فکر قوه غیر محدودی است و دارای فروع و شعب متعدد میباشد . و هر يك از آن فروع و شعب در تاریخ تمدن اهمیت و اهتبی بسزا دارد

مثلا اشعار هومر و دانت و شکسپیر و تمثال های رفائل و دافنشی و هلبین و میکلائز و رودان - نوامیس جاذبیت و اجسام ساقطه و قواعد امواج الکتربسته و سایر مبادی علوم جدیده و مخترعات میکانیکی - با تمام اقسام از نتایج فکر انسان و همه برای تمدن لازم است - و تاریخ ترقی تمدن فقط تاریخ ترقی و آزادی فکر بشر و وسعت میدان برای جولان اومی باشد -

۴۹ ادم با قوه فکر بر حیوانات درنده غالب شد - با قوه فکر از زنجیر خرافات و اوهامی که دست و پای او را بسته بود - و تا کنون نیز در خیلی جا بسته است ازاد گردید - با قوه فکر بر عناصر طبیعت غلبه پیدا کرد ساحت گیتی را مسخر ساخت - سینۀ آسمان را با بال مصنوعی شکافت - شهر های بزرگ و آباد را بنام کشتی روی دریا حرکت داد - سواحل رودهای بزرگ را به - وسایل متعدد بهم پیوست .

بنا بر این شخص در انتخاب ده نفر از رجال فکر که بردیگران ترجیح داشته باشند دچار صعوبت و سختی خواهد گردید . ولیکن وارد شدن در این مبحث و زبر و رو کردن تاریخ در جستجوی این ده نفر يك مبحث بسیار شیرین و جالب توجهی است که هم جوینده و هم خواننده قدمها تیرا که بشر از بدء تاریخ تا کنون برداشته و بالاخره این تمدن حیرت انگیز را بوجود آورده است مشاهده خواهند نمود .

یکی از مجلات امریکا از دکتر دورانت خواهش نموده است که اینکار را

بعهد گرفته و از بین رجال فکر ده نفر را با ذکر مزایا و مراحباتی که بر دیگران دارند انتخاب نماید.

مجله مذکوره بگوید: دکتر، شارالیه از فرط عشق و شفقی که باین مباحث دارد کتاب (ادب) تألیف (سینوزا) فیلسوف معروف را از حفظ دارد و این غیر از چندین کتاب علمی و فلسفی دیگری است که ورق زده و همه در تقدم فکر بشر دارای شئون مهمی میباشند ولی با عشق مفرطی که بفلسفه (سینوزا) دارد او را از جمله ده نفر انتخاب نکرده زیرا خود را موظف ساخته است که نخست خویشتن را از هر غرضی مبرا ساخته بعد وارد این مبحث شود. مجله المقتطف که بدون اختلاف ارباب دانش در رأس مجلات شرق قرار گرفته است مقاله مزبوره را انتشار داده و اینک ما از مجله المقتطف اقتباس کرده از نظر خوانندگان محترم میگذرانیم

* * *

ما چه چیز را مقیاس عظمت و بزرگی قرار دهیم تا بتوانیم اشخاصیکه اهمیت شان بیشتر و مقامشان بالا تر است انتخاب نموده بمجمع ده نفری که میخواهیم از بیشروان فکر تشکیل دهیم وارد کنیم؟ و هرگاه کلمه مفکر را بر شخصی اطلاق نمودیم مقصودمان از آن کلمه چیست؟ آیا بوریدس و بقریطوس و دانت و لیونارد و دافنشی و شکسپیر و گوته را می توانیم از رجال فکر حساب نمائیم؟

خیر! ما در مقابل آثار بدیع فنی و صنعتی ایشان از روی احترام خم میشویم ولی چون در درجه اول از رجال (فن) بوده اند هیچ يك از ایشانرا باین انجمن وارد نخواهیم کرد

ایا انبیاء و رجال دین را از قبیل بودا و مسیح و محمد و لوشیروس میتوانیم باین مجمع وارد نمائیم؟

خیر! ایشان در دهوتهای مختلفه مذهبی خود برای برانگیختن مواطف و احساسات شریفه که در قلوب بشر بودیعه گذاشته شده است کار میکردند

و بعقل و فکرشان هیچ کاری نداشتند (۱)

رجال عمل از قبیل برکلیس و ژاسزار و اسکندر و ناپلئون و لنگتن که تاریخ دنیا بنام ایشان سرود خوان است چطور؟
 اینها را نیز وارد نخواهیم کرد. زیرا اگر ما اینقدر در تعریف فکر توسع نمائیم مزایا و صفات خود را از دست می دهد بنا بر این نمی توانیم غیر از علماء و فلاسفه کسی دیگر را بهعضویت این انجمن انتخاب نمائیم. و انهم بشرط اینکه در بین مردم اتاری از خود بیادگار گذاشته باشند

گذشته از آن نظر میکنیم به بینم اشخاصی را که مفکر میدانیم فکر جدیدی داشته اند یا اینکه آن فکر در نزد اشخاص دیگری معروف بوده است؟ فکر عمیقی بوده و صاحبش توانسته است که بکده اشباه وارد شود یا نه؟ شامل تمام قسمتها بوده و یا اینکه به یکی از فروع علم انحصار داشته است؟ در تمام این قسمتها نظر میکنیم ولی در درجه اول آن اشخاص را انتخاب مینمائیم که جولانگاه فکرشان وسیع و آثارشان بیشتر استعداد دوام داشته باشد

برای پیدا کردن این ده نفر بدون اعتنا به هیا هو و جار و جنجالی که عوام در اطراف اشخاص بلند می کنند زوایا و گوشه های تاریخ را کاوش می کنیم

اکنون از کی باید شروع کرد؟

(کنفوشیوس). شاید خوانندگان از اینکه کنفوشیوس را انتخاب نموده ولی مسح و بودا را فراموش کرده ایم اعتراض نمایند ولی باید بدانند که کنفوشیوس یک واضع مذهب نبوده و یک فیلسوف ادبی بوده است و بدون اینکه به ماوراء الطبیعه اهمیت دهد مردم را بموجب مقتضیات زمان بطرف زندگانی شریفی دعوت می کرد و بنا بر این او بسقراط از مسیح نزدیکتر است

(۱) اگر نویسنده محترم قرآن را خوانده بود تصدیق میکرد که قرآن

مردم را بفکر وحکم قرار دادن عقل دعوت کرده است و کلام مجید پراست

«تقدم»

از افلا یفکرون. افلا یعقلون

این شخص ۵۵۲ سال قبل از مسیح متولد گردیده و آن زمانی بود که شورش وی نظمی سرتاسر مملکت چین را فرا گرفته شیرازه آن کشور عظیم را از هم پاشیده بود و آن مملکت بزرگ بحکومت های کوچک تبدیل شده . ذلت و خواری جای عزت و اقتدار . نا امنی جای امان و آسایش . جنگ و نزاع خانگی جای برادری و اخوت را گرفته بود

کنفوشیوس بعهدہ گرفت که انهمه خرابی را اصلاح کرده دوباره امن و امان و اتحاد و برادری را در آن سرزمین برقرار نماید

برای اینکه خوانندگان بهتر بتوانند بافکار او پی ببرند يك سطر از کتاب او نقل مینمائیم

« قدماء با معجد و عظمت هر وقت میخواستند اخلاق ستوده و فضایل عالیہ را در بین مردم منتشر کنند نخست مملکت خود را منظم میساختند و قبل از یرداختن به تنظیم مملکت باصلاح حال خانواده خویش میرداختند و قبل از اینکه باصلاح خانواده خود به یردازند اخلاق خود را پاکیزه میکردند و قبل از تهذیب اخلاق خود نفس خویشتن را پاکیزه میکردند و قبل از اینکه نفس خود را پاکیزه کنند میخواستند که در افکار خود مخلص و راستگو باشند و قبل از اینکه بخوانند مخلص و راستگو باشند معارف خود را توسعه میدادند و توسعه معارف نیز از طریق بحث و مشاهده میآمد

اشیاء را مشاهده کردند معارفشان کامل گردید و از کمال معارف خلوص افکار موجود شد و از خلوص افکار تهذیب اخلاق آمد و همینکه اخلاقشان مهذب گردید نفوسشان پاکیزه شده از پاکیزگی نفوس تنظیم خانواده ها بوجود آمده و در نتیجه تنظیم خانواده ها مملکت منظم گردید و بعد از اینکه دولت و مملکت منظم گردید تمام زمین را خوشبختی و اتحاد فرا گرفت « این يك فلسفه صحیح سیاسی است که در چند سطر بیان شده است درست است که يك فلسفه محافظه کارانه است که اهمیت عادات اجتماعی را زیاد بالا برده و دموکراسی را خفیف میشمارد ولی با وجود شباهت بعضی اقوال آن بمبادی مسیحیت بفلسفه « رواقیین » نزدیگر از مسیحیت میباشد

میگویند یکی از شاگردان کنفوشیوس از وی سؤال نمود که «ایادرمقابل بدی خوبی کنیم ؟» جواب داد «پس در مقابل خوبی چه خواهید کرد ؟ خوبی را بخوبی و بدی را ببدالت یاداش دهید»

کنفوشیوس معتقد نبود که تمام مردم درهوش و ذکاوت مساوی میباشد و میگفت «خوشبخت آن ملتی است که جهال را از مناصب عامه دور کرده فضلاء و حکماء را بجای ایشان برقرار نماید»

یکی از شهرهای چین (شنک تو) کنفوشیوس را بحکومت خود انتخاب نمود. «واز حکومت او اصلاح عجیبی در عادات و اخلاق مردم بوجود آمد برای جرایم حدی (مجازاتنی) وضع نمود و مکر و خداع نتوانستند سر راست کنند. امانت و حسن نیت از ممیزات مردان و لطافت و عفت از صفات زنان گردید»

من نمیتوانم این را باور کنم زیرا ممکن نیست بشر اینطور اصلاح شود کویا کنفوشیوس چندان بعد از این زنده نمانده است ولی در حیات او شاگردانش به بزرگی وی پی برده بودند. زیرا بایک احترام خارج از تصور او را دفن کرده و عده زیادی از ایشان کلبه هائی نزدیک قبر او بنا نموده و سه سال در آنجا «مجاور» شدند و اغلب روز و شب را با گریه میکردانند و یکی از ایشان که (تسی کنک) نام داشت سه سال دیگر در آنجا ماند

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تمدنهائی که بعد از کنفوشیوس آمده و رفته است تفتیش کرده بجهتجوی بک شخص برجسته که مثل بک کوه برتلهای دیگر برتری داشته باشد چشم خود را بهر طرف گردش میدهیم ولی هرچه نظر میکنیم شخصی را که او از ملت در صدای او بشنویم نمی بینیم

اینک هند و عراق و شام و آسیای صغیر را زیور رو کرده ولی جزبه بک عده منشرع مذهبی بر نمیخوریم. ادوار مصر را از نظر گذرانیده صد ها از فراغه و آثار فنی جاویدان را که از خود به یادگار گذاشته و همه دلیل

ترقی (فن) و صنعت است مشاهده می کنیم ولی یگنفر را که « حکمت » سابق را در عقل خویش جمع کرده و ملت خود را در قالب فکر خویش ریخته باشد نمی بینیم

این است که از تمام این ملل صرف نظر کرده متوجه یونان میشویم
(افلاطون)

تصور میکنم دوباره خوانندگان زبان اعتراض را کشوده خواهند گفت چگونه افلاطون را انتخاب کرده و معلم او سقراط را که پدر فلسفه و بزرگترین شهداء این راه است فراموش کنیم؟ خدا کند خوانندگان محترم مضطرب نشوند اگر بگویم نصف آنچه را از سقراط نقل میکنند افسانه است و حقیقت ندارد مسیو دو بریل یکی از نویسندگان فرانسه در کتاب خود (خرافات سقراط) ثابت کرده است که سقراط از طبقه ائلس و اهیوس و روماس و سایر اشخاصی است که حقیقت ایشان را خرافات و اساطیر و اوهام محجوب داشته است. و بدون شبهه قسمت زیادی از شهرت سقراط راجع بهوش و ذکاوت شاگرد او افلاطون میباشد و ما نمی توانیم تشخیص دهیم که کدام قسمت از ان هائی که در کتب افلاطون است از سقراط و کدام قسمت از مبتکرات خود افلاطون است (۱) پس ما با چاریم اسم افلاطون رمزی از ان هر دو بدانیم کیست که در آثار افلاطون شك داشته باشد؟

آکادمی او را که اول جامعه ایست در تاریخ و از همه بیشتر دوام کرده است بخاطر بیاورید

اهمیتی که عموم بوی داده و تجدیدهای مکرری که تا کنون در فلسفه او روی داده است - از شاگردان مدرسه اسکندریه (اصحاب فلسفه افلاطون) گرفته تا اتباع افلاطون در کامبریج - و مقامی که در تمدن قرون وسطی احراز کرده با تاثیر مباحث لاهوتی او در نظر بیاورید

امروز صد هزار شاگرد یا بیشتر در اطراف گیتی از کتاب «جمهوریت»

(۱) چه سقراط کتابی از خود بیادکار نگذاشته و افکار او را افلاطون در

و معاورات او حکمت فرا میگیرند . این است خلود روح که بدن در برابر او متلاشی میگرد

(معاورات) او از گرانها ترین چیزی است که بشر حفظ کرده است . فلسفه در این کتاب شکل معینی بخود گرفته و افلاطون احساسات جوانی خویش را در آن ریخته و پایگاه رفیعی از ابداع و بلاغت رسانیده است اگر میل دارید « جمال » را مشاهده کرده سخنهای گرانهایی را در خصوص عشق بشنوید « لیسس » و « کارمیدس » و « فیدرس » را بخوانید و « فیدون » را خوانده اید ؟ ...

صفحات اخیر این کتاب بلند ترین پایه ایست که بشر در تاریخ بدان رسیده است -

اگر از اسرار معرفت و دانش لذت میبرید « بارمنیدس » را مطالعه کنید و اگر میخواهید همه چیز را ببینید « جمهوریت » را بخوانید در این کتاب مباحث ماوراء الطبیعه - ادبیات - فلسفه روح - لاهوت سیاست - صنعت - و بالاخره همه چیز را ملاحظه خواهید کرد

۵۵

در انجا نظاماتی که زندهای طلب خواستارند قواعدی را که امروز علماء حیات برای محدود کردن نسل طالبند - نظامات اشتراکی و اریستوکراسی و دموکراسی - تحلیل روح و مذهبی که زندگانی را مظهری از اعمال شیمیائی میدانند - همه را در این کتاب مطالعه خواهید کرد

این است کتاب « جمهوریت » و در اینصورت عجب نیست که (امرسن) بگوید « تمام کتابها را بسوزانید که جمهوریت جای انها را بگیرد »

تقریب وارو

